

## بسم الله الرحمن الرحيم

درون بر پیغمبر اکرم اسلام که برای نجات و آزادی بشر قیام کرد و بر همه مردمان یا ایجابی که از این شیوه مقدس پیروی کردند یا بعد از این بکنند، مردانی که بحق عدالت را زنده نگاه میدارند و خود را بمال و مقام نفروشدند و تسلیم ظلم جباران مستکبر نشوند تنها خدا را بپرستند و خیر بندگان خدا را بخواهند.

توجه آدمیزاد در مدت طولانی زندگی خود بر اثر تجربه های فراوان این حقیقت را در یافته که چه چیزها باعث عزت و عظمت و سعادت جمعیت‌های انسانی میشود و چه چیزها موجب هذلت و بدبختی آنهاست.

خلاصه آنچه در این باب تمام افراد و جمعیت‌های انسانی، که در سطح کره زمین از مشرق تا مغرب و از قطب شمال تا قطب جنوب زندگی میکنند، بر آن متفقند این است که هر ملت و جماعت که اکثر افراد آن از حیث عقل فهمیده دلانا و از حیث قلب دارای سجاایا و ملکات خوب باشند آن ملت عزیز و سر بلند و سعادتمند خواهد بود و هر ملت با جماعت که بیشتر از افرادش نادان و غافل و فاسد الاخلاق باشند ذلیل و پست و مستوجب شقاوت خواهد بود.

این حقیقتی است که در دنیای امروز مانند قضایای اولیه ریاضی ثابت و روشن گشته است. اکنون برای آنکه ما مردم که خود را مؤمن به پیغمبر اسلام میدانیم متوجه شویم که پیغمبر اکرم مطابق همین اصل مسلم که ذکر شده بودم برای سعادت آنها دعوت و رهبری کرده است بدو سه اصل از اصولی که وضع فرموده و از عبارتی دین اسلام است بطور اجمال اشاره میکنیم.

اصل اول معین که پیغمبر در این راه بر پای نهاد توحید یعنی یگانه پرستی است پیغمبر اسلام در باب شناسایی خدا به مردم فرمود که خدایشی از اشیاء و شخصیتی از شخصتها مانند آب یا هوا یا نور یا روح یا هر قوه دیگر که تصور کنید نیست. «ولم یکن له کفراً احد» لیس که مثله شبیهی یعنی هیچ مانند او نبوده و نیست.

چون چنین نیست پس شعانی توانید او را تصور یا توصیف کنید زیرا او بزرگتر از

آنستکه در تصویر گنجد با توصیف در آید که «الله اکبر» بنابر این مردم نباید گمان کنند که خدا موجود است بر بام آسمان نشسته یا روحی است در قالب فلان ستاره یا بیکر فلان آدم حاول کرده و نباید گمان کنند که بعضی از موجودات بخدا نزدیکتر و بعضی دورترند زیرا موجودات از خدا زایش نکرده اند و او نیز از چیزی زایش نکرده آنچه آنکه در طبیعت قوه ای از قوه دیگر و ماده ای از ماده دیگر زایش میکنند و طبعاً آندو بهم نزدیکترند تا بجزیکه از آن زایش نکرده اند که «لم یلد ولم یولد» یعنی خدا اشیاء را نزاده و از شیئی رامیده نشده است پس هیچ چیز را نمیتوان بهیچ عنوان نسبت خاصی بخدا داد

نمیشود چیزی را فرزند خدا نامید نه مظهر خاص خدا دانست نه محل حاول روح خدا گمان کرد نه متحد با خدا فرض کرد جز اینکه او خالق است و همه مخلوقند و او بی نیاز از همه و همه محتاج اویند و در او هیچ نوع نقص و نا تمامی نیست در حالیکه مخلوقات همه نا تمامند و باید تدریجاً راه تکامل یابند که «الله الصمد» یعنی خدا تمام و بی نیاز است و هر گاه با این توصیفی که شد مردم بیرسند که پس خدا چیست و او را چگونه باید تصور کرد و بچه نامی نامید؟ در جواب باید گفت که او چنانکه کنهت بزرگتر از آنست که تصور کرد زیرا آنچه ما تصور میکنیم دارای شخصیت و محدود است و خدا حقیقی است نام محدود که مانند هیچیک از شخصیتها نیست و اما در مقام نام بردن به نام یکی که او را بنامید مانعی ندارد خواه بگویند «الله» یا بگویند «رحمن» یا بگویند وجود ازلی» یا بگویند مبداء کل» و مانند اینها ولی بهتر از همه آنستکه او را «احد» بنامید که «قول هو الله احد» یعنی بگو ای بیغمبر بمردم که خدا احد است یعنی حقیقی است یگانه بسیط ثابت دائم ازلی ابدی که هیچ چیز نظیرش نیست و از هیچ چیز پدید نیامده و همه اشیاء مربوط و قائم باد هستند و او مالک همه است

با این طرز که بیغمبر اسلام خدا را شناساند الا فکر مردم را باز در روح آنها را بزرگ کرد که دیگر در مقابل هیچ موجودی چنانند و یا بیجای از شیئی با آسمانی خضوع و نیایش نکنند و مدح و تملق بکار برند و نایباً جلو ادعای خود خواهان مغرور را بست که نتوانند خود را هم دست و هم زانو و حاجب و دربان خاص الهی جلوه داده خدا را منحصر بخویش کنند و مردم را بستایش و کترش در برابر خود و ادارند زیرا همینکه مردم فهمیدند و خدا را بدانسان که بیان شد شناخته جامی برای اینگونه ادعای باطل نمیمانند و باین طرز بیغمبر در بت تراشی و بت پرستی را بست و مردم را آزاد کرد و آنها وسعت نظر و عزت و عظمت روح داد

در شهر رم پایتخت ایتالیا و مرکز این کاتولیک پس از آنکه کلیساهای معظم آنجا را گردش کردم و مظاهر دینی آن مردم را دیدم در مجلسی چند نفر مسلمان با هم نشسته بودند و میگفتیم که الحق و الانصاف پیغمبر اسلام خواست که بشر را بزرگ کند و آزاد سازد اما گویا غالب مردم هنوز استعداد درک این مقام را ندارند و بدست خود بت تراشیده و خوبشتن را برده میسازند.

اصل دوم که پیغمبر اسلام برای منظور نامبرده تاسیس کرد قانون امر بمعروف و نهی از منکر است که این دو را بر عموم مردم بنحو کفائی واجب ساخت و باین کیفیت همه مردم را در امور اجتماعی و مسئولیتهای ناشیه از آنها شریک ساخته مقدرات آنها را بدست خودشان سپرد معروف بمعنای خوب و منکر بمعنای بد است و چون امر بمعروف و نهی از منکر بر همه افراد مسلمین واجب است تا حدیکه بعضی از فرق اسلامی این دو واجب را جز و اصول دین شمرده اند و آنها هم که در اصول دین شمرده اند در شمار فروع اجبه مهمه دین ذکر کرده اند پس بر همه افراد مسلمین از زن و مرد واجب است که خوب وبد و عبارت دیگر خیر و شر خود و موجبات سعادت و شقاوت اجتماعی را بشناسند و بیدار و مراقب باشند و نظارت کنند تا کسی نتواند در زندگی اجتماعی بر شر آنها قدمی بردارد یا در لباس خیر و بنام خیر و خدمت باعث بدبختی آنها را فراهم کند بهین جهت پیغمبر اکرم طلب داشت را بر تمام مسلمین واجب ساخت و فرمود: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم» دایمه دین تاکید کردند که باید مسلمانها در کسب علم بکوشند هر چند در این راه خونشان ریخته شود و در لجهها یعنی در باهای عمیق غرق شوند و هر کس راهی برود که دانش بیاموزد خدا راهی بسوی بهشت بر وی او میگشاید.

یقین است که مردم در روشنی میموانند راه نجات خود را پیدا کنند نه در تاریکی و آنچه اجتماع بشری را روشن میکند و راه را بآنها می نمایاند نور علم است نه نور آفتاب و ماه چنان که می بینیم ملل زنده در تاریکی آنهایی هستند که در هیچ حال در راه علم سستی نمیورزند و اگر بیکشان برهنه و شکمشان گرسنه باشد باز کسب دانش را برهنه چیز مقدم می شمارند زیرا میدانند بهر جا برسند از این راه میرسند و کلید همه درها از این در بدست میآید.

در یکی از شهرهای کشوری که پس از جنگ اخیر کوفته و ویران گشت دیده شد که کودکان آنها در هوای بارانی و سرد بدون کفش با پای برهنه همچنان با نظم و ترتیب بعدرسه

میرفتند و بر میگشتند اینها خانه نداشتند، خوراك و لباس نداشتند، ولی مدرسه را تعطیل نمیکردند.

امروز مسلم شده که اگر در يك جمعیت بشری که بنام يك ملت نامیده میشوند يك فرد یا چند فرد معدود پیدا شوند فرضاً بعدالت انوشیروان و بحشمت سلیمان و بقدرت اسکندر و بعلم افلاطون ولی توده افراد آن ملت جاهل و بی خیر از خیر شر و غافل از نفع و ضرر خود باشند تنها وجود آن يك فرد یا چند فرد برای پیشرفت و بقاء آن ملت کافی نیست و اگر چنان جمعیت بشیروی آن فرد یا افراد تکانی بخورده وقتی است و دوامی نخواهد داشت مگر آنکه قاطبه مردم رشد پیدا کنند و بفهمند و مراقب امور باشند و خود کارهای خوب را که لازمست بکنند و آنچه شایسته نیست نکنند و آنگاه با نظارت دقیق مواظب باشند که کسی نتواند مرتکب شری شود یا در انجام خیریه که و وظیفه اوست کوتاهی کند و ایست معنای امر بمعروف و نهی از منکر نه آنکه هر جاهل که تمیز خوب و بد نمیدهد وظیفه خود را انجام نداده در کاردگران دخالت و فضولی کند.

اصل سوم لزوم تربیت اخلاقی است که پیغمبر اسلام نتیجه بیست خود را همین قرارداد و فرمود: «میوه شدم تا اخلاق عالیه انسانی پرورش داده بعد تمام و کمال برسانم» زیرا هر جماعت که دارای سجایای و ملکات عالی باشند خیر دنیا و آخرت را بدست میآورند و آنها که دارای ملکات پست و صفات رذیله باشند تمام هزایای سعادت را از کف خواهند داد و بهمه انواع مذلت و عبودیت و شقاوت دچار خواهند شد. برای آنکه صحت این مطلب ثابت شود هم میتوان بد در تاریخ ملل گذشته نظر کنید و هم در احوال ملل حاضر و معاصر سیر و مطالعه کنید.

اگر حاضر باشید بخود زحمت سیر و تفکر بدهید و از همتانی قرآن که مکرر فرموده: «در زمین بگردید و در احوال ملل نظر کنید» پیروی کنید خواهید دید هر ملت بهر اندازه ای که در دنیا قدرت و سیادت و عزت دارد بهمان نسبت مبانی اخلاقی افرادش مستحکم است و هر ملت که زبون و ضعیف است بهمان نسبت پایه اخلاق شریفه در نفوس افراد آن ملت سست است خواه در بگردد خواه در يك جمعیت بشری ملکات و صفات خوب باعث عزت و عظمت و پیشرفت او میشود و سجایای پست و رذل موجب ذلت و انحطاطش میگردد و چون این قاعده ثابت و قطعی است پس از آن طرف بطریق استدلال از وجود معلول بر وجود علت هر ملت را که دیدیم پیش رفته و توانسته مسئله زندگی را حل کند و با راحتی و آسایش زندگی کند و طوق عبودیت

دگران بر گردن نداشته باشد و خودش حاکم بر مقدرات خودش باشد باید بدانیم سطح اخلاقی آن مردم و ایمان آنها بملیت و سعادت اجتماعی خود بلند و قویست و ملتی را که ببینیم عقب افتاده و از حلقه مسئله زندگی عاجز مانده مقدراتش دستخوش اغراض و مطالب و تصمیمات دیگرانست باید اعتراف کنیم که سطح اخلاقی آنها پست و ایمان در قلوب آنها نسبت به همه چیز سست است .

البته چنین است ، تا در قلوب مردم ایمان نباشد و بایند بمعنویات نباشند و ملکات راستی و عدالت و شجاعت و خصوص در مقابل حق در نفوس آنها راسخ نباشد یا هم مجتمع و متحد نخواهند شد و در مقابل خیر اجتماعی از منافع شخصی چشم نخواهند پوشید و کارهای خود را بدرستی انجام نخواهند داد و با ظلم و باطل و ادعاهای دروغ و تزویر و ریا بازی نخواهند کرد ملتیی که از حیث اخلاق مصداق این دو بیت باشد .

عاجز و مسکین هر چه ظالم و بد خواه  
ظالم و بد خواه هر چه عاجز و مسکین  
دشمن از ایشان بعیش و شادی و عشرت  
دوست از ایشان بآه و ناله و نفرین

چنین ملت معلوم است که مقهور ظلم و پیداکری خواهد شد و روز خوش نخواهد دید و هر کدام از افراد آنها بمنصبی برسند بد منصبی خواهند کرد بازار دروغ و تزویر و ریا در آنها رواج خواهد گرفت و فساد عمل در تمام کارهای آنها بدرجه ای خواهد رسید که هر کدامشان بخواهند چیزی بخوند آنچه ساخت وطن باشد نخرند زیرا بآنچه خود ساخته اند اعتماد ندارند در حالیکه بساخته بیگانگان اعتماد دارند و بدیهی است که چنین مردم قابل بقاء نیستند و در صفحه زندگی جهان برای وجود آنها ارزشی نیست .

در يك شهرى که نام نجیرم کتابی بود مانند دائرة المعارف که در هشتاد و چند سال پیش نوشته شده است و در آن کتاب در ذیل کلمه ای که نام یکی از کشور های عقب مانده است پس از شرح وضع جغرافیائی و محصولات اقتصادی آنجا در ضمن بیان اخلاق و صفات مردم آنجا نوشته شده بود : \* که در هیچ جا باندازه آن سرزمین دروغ رائج نیست : \* قطعی است که مردمی باین صفات و احوال مجال است رقی کنند و قدم بشاهراهی نهند که آنها را بسعادت برساند

وقتی سخن ببيان اینگو مطالب میرسد اشخاصی بزبان حال یا مقال میگویند : \* اینها همه درد است ، دوا چیست ؟ \* در جواب باید گفت که در ضمن بیان دردها دوا نیز بیان میشود و

دوا بسیار آسان و راهش کوتاه است و آن اینست که مردمیکه گرفتار اینگونه بدبختیهاست بخود آیند و با اصلاح اوضاع و احوال خود علاقمند شوند و پهلوئی راست بر زمین گذارند و زبان راست بمیان آورند و قدم بر راستی بردارند و در برابر ظالمان و جباران خصوع نکنند تا آنها جری تر شوند بلکه سرسختی و مقاومت و مناعت طبع بخرج دهند تا آنها ببینند که زمین سفت است و آهن خودکامی آنها در این زمین فرو نمیرود و قهر آ کوتاه بگیرند ، اینها دواست ، دوا از وجود خود مردمست نه از جای دیگر چنانکه دردها نیز از وجود آنهاست و از جای دیگر نیست . صفت اخلاقی مردم این درد ها را بوجود میآورد و است حکام میانی اخلاقی دواى آنست مثلاً یکی از امور مهم در اصلاح حال يك قوم قوه ايمان آنهاست و غالباً این سؤال بمیان میآید که چگونه در مردم ایمان پیدا میشود ؟

در جواب این سؤال نیز باید گفت که مردم باید باره ای از اصول و مبانی را ثابت نگهدارند تا تدریجاً در آنها نسبت بآن اصول ایمان بیداشود اما اگر مردمی دین و وطن و ملیت و قانون و خیر و سعادت اجتماعی همه را بازبچه هوی و هوس و اغراض و منافع روزانه خود ساختند و هر زمان دین و قانون بلکه اسناد و آثار تاریخی را بمیل خود تغییر و تبدیل دادند در چنین مردم قطعی است که ایمان پیدا نخواهد شد زیرا آنها امر الهی ندارند که بآن ایمان پیدا کنند آنها با همه چیز بازی میکنند و روزگار با آنها بازی میکند

در میان ملت های زنده بگردید و ببینید چگونه همه مبانی دینی و ملی و آثار هنری و تاریخی آنها هر يك بجای خود محفوظ است و در هیچ چیز خیانت نمیکند . در شهر های بزرگ که از حیث عظمت و زیبایی در دنیا در درجه اولند مثلاً خیابان بزرگی کشیده اند و در وسط خیابان يك چهارطاق سنگی که مربوط بقرن زمان گذشته است همچنان بجای گذاشته اند یا بهترین عمارات و معازنه ها و ایستکهای راه آهن در جه اول و جدید دنیا از سنگ مرمر ساخته اند و بخاطر يك ته دیوار آجری قدیمی که از آثار گذشته است جناح عمارت بآن زیبایی را کوتاه گرفته و ناب داده اند تا آن دیوار بجای خود باقی باشد یا بر ضد مستمندان خود کام قیام کرده گردنهای بلورین آنها را زیر ساطور نهاده اند ولی آنچه در زمان آنها و بنام آنها ساخته شده همه را بحال خود و بهمان نام نشان حفظ کرده اند تا در آثار و اسناد تاریخی تصرفی نشده باشد بهمین کیفیت همه آثار تاریخی خود بهمه مبانی دینی و اخلاقی خود ، همه آثار ملی خود بهمه قوانین و مقررات اجتماعی خود ، و بحق هر کس که دارای فضیلت و هنری باشد در هر مقام احترام گذارده همه

را بجای خود حفظ میکنند و هر روز تغیر و تبدیل نمیدهند. و هنر متدان را آستر قبای بیبهران  
نمیکنند و بدینوسیله فضل و هنر نمیکشند.

چنین است که در جامعه هنر ترقی میکند و مردم درین کمال میروند و در قلوب آنها ایمان  
پدید میآید و اگر غیر از این باشد نه ایمانی باقی میماند نه هنری و نه اخلاقی و آنکاه روزگار  
با چنان مردم کاری میکند که مستحق آیند.

چرخ گوش تو به بچاند اگر سر بیچی  
خون چو آلوده شود پاک به نشتر گردد  
هیچ درزی نپسندد که بدین بیهیگی  
دلخ را آستر از دبه شوشتر گردد

اکنون ما مردم اگر مسلمانی باید از تعالیم اسلام که شمه‌ای از آن بیان شد پیروی  
کنیم و اگر فرنگی مآب و بیروفرنگیانیم باید ببینیم آنها چه میکنند و اقلاً آداب و اخلاق بسندیده  
آنها را بکار بندیم. دین اسلام چنانکه گفته میگوید شما باید برای غیر خدا خضوع نکنید و عظمت  
غیر خدا را در دل جاندهید و مدح غیر خدا را نگوئید و خدا حقیقت بسیط مجرد است که با هیچیک  
از مخلوقات مشابهت و قرابت ندارد و هیچ مخلوقی را نرسد که خود را حاجب و دربان خدا  
معرفی کرده میان خدا و خلق خدا حایل شود و میگوید باید شما سراسر عمر و نیروی خود را در  
اقامه عدالت صرف کنید و همواره خدا را در نظر داشته شاهد و مراقب باشید که امری برخلاف  
حق و عدالت نه از خود شما نه از دیگران سر تزنند و میگوید همه شما از یک جنس و مخلوق  
یک خدا هستید و هیچکس بر دیگری به هیچ عنوان مزیت ندارد مگر آنکه تقوی و کمالت بیشتر  
باشد. اینهاست خلاصه آنچه دین اسلام میگوید و در طاعات فریضی

و اما آنچه در ملل قویه و راقیه کنونی جهان دیده میشود همه میدانیم که امروز دنیا بدو  
نیم کره تقسیم شده که در هر کدام قطبی است و هر زمان نیم آن میروند که از اصطکاک این دو  
نیم کره آتشی جستن کند که مایکی از ذرات خاکستر آن باشیم. در هر یک از این دو نیم کره که  
نظر کنیم می بینیم فاصله میان طبقات را بسیار کم کرده اند. در بعضی جاها فاصله میان افراد  
طبقات پست و طبقات بالا نقطه بدو برابر و نیم رسیده و در بعضی جاها سه برابر و چهار برابر طبقات  
و شاید جاهانی پیدا شود که فاصله کبتر و مهتر تا هشت و ده برابر نه بیشتر ولی در جامعه ما فاصله  
میان طبقات ضعیف و قوی دو هزار برابر و شاید بیشتر است.

مثلاً ما کارگر هشت ساله داریم که در دکان سفیدگری مس یا کارگاه قالی کار میکند یا روزی پنج ریال مزد و آدم داریم که روزی ده هزار ریال عایدی دارد در حالیکه عده زیادی هم طبقات زیر صفر داریم یعنی کسانی که اصلاً کار ندارند و بکلی در مانده‌اند و در حالیکه در کشور های راقیه چنانکه گفتیم اولاً فاصله بیش از چهار و پنج برابر و حداکثر هشت یا ده برابر نیست و ثانیاً طبقات زیر صفر ندارند و ثالثاً کارگر هشت ساله و ده ساله در آنجا وجود ندارد و تا حد امکان سعی شده که لوازم زندگی برای همه و در دسترس همه باشد و در برابر قانون همه یکسان باشند خواه قوی و خواه ضعیف زیرا در میان آنها قانون حاکم است نه محکوم و حق و عدالت وجود خارجی دارد نه فقط الفاظ آنها بازبجه زبان دروغگویان و ریاکاران است

نشان آخر عهد و زوال ملک اینست که در مصالح بیچارگان نظر نکنند  
 بدست خویش مکن جایگاه خود ویران که دشمنان تو با تو از این بتر نکنند

در خاتمه بار دیگر به پیغمبر بزرگوار اسلام که برای نجات و آزادی بشر قیام کرد و همه مردانی که دارای شرافت طبع و عزت نفس هستند و خود را بمال و مقام نمیفروشتند و از راه حق منحرف نمیکردند و در برابر ظلم مستکبرین تسلیم نمیشوند و خضوع نمیکند درود میفرستیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله خلیج علوم انسانی

چهارمین شماره  
 زمستان ۱۳۸۰  
 شماره ۱۴  
 تهران  
 چاپخانه ...